خانواده خودداری‌ها و اجتناب‌ها

قال الله تبارک و تعالی: «وَ لا تَقْفُ‏ ما لَيْسَ‏ لَكَ‏ بِهِ‏ عِلْمٌ‏، انَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اولئكَ كانَ عَنْهُ مَسْئوُلاً» (اسراء: 36).

ایجاد انگیزه

بحث در رابطه با خودداری‌ها و اجتناب‌ها در زندگی خانوادگی است. این بحث تنها مخصوص اخلاق خانواده نیست، اخلاق با دوستان، برخورد با اولاد، برخورد با همکار را نیز در برمی‌گیرد. مطلب در قالب برخورد با خانواده بیان می‌شود ، آنچه که مدنظر است این که چه خودداری‌ها یا اجتناب‌هایی باید در معاشرت‌های ما، در زندگی خانوادگی و در برخورد با همسر داشته باشیم که دچار مشکل نشویم.

ده مورد که باید از آن‌ها اجتناب و خودداری شود. به عبارت دیگر در اخلاق خانوادگی یک جنبه‌ی اثباتی داریم؛ یعنی کارهایی که باید انجام داد مثل: وفاداری، صداقت، تعهد و احترام متقابل، و یک سری کارهای سلبی داریم، کارهایی که نباید انجام داد، بحث راجع به این خودداری‌ها و نبایدهاست، زیرا به بایدها اشاره کردیم اما نبایدها، عواملی هستند که باید از آن‌ها پرهیز و اجتناب شود تا تعهد و میثاق خانوادگی بهتر حفظ گردد.

متأسفانه در برخی از خانواده‌ها اختلافات کم نیست، خانواده‌هایی که فرزندان فراری دارند یا فرزندان معتاد، خانواده‌هایی که نتوانستند در رابطه با دین و مسائل معنوی فرزندانشان آنچه را که لازم بوده انجام دهند. بعضی از خانواده‌ها با سختی زندگی‌شان را می‌سازند واقعاً در زندگی‌شان رفاه نیست، البته همه چیز ناشی از فقر نیست؛ این مشکلات در زندگی صاحبان ثروت هم فراوان دیده‌ می شود، کسانی که می‌آیند و می‌گویند: من کارخانه دارم، وضعم خوب است، میلیارد هستم، اما با زنم تعامل ندارم، حرمت بین ما شکسته شده است. بنابراین آموزش موارد ذکر شده برای کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند مؤثر خواهد بود، به قول معروف انسان هر موقع جلو ضرر را بگیرد سود است.

متن و محتوا

اجتناب‌های لازم در زندگی

چه اجتناب‌هایی در زندگی خانوادگی لازم است؟

مهم‌ترین اجتناب بهانه جویی

یکی از مهم‌ترین اجتناب‌ها لجاجت و بهانه جویی است. بسیاری از اوقات اختلاف‌ها به خاطر بهانه گیری و لجاجت‌های کودکانه است، چیزی که مبنا و اساس ندارد. ما یک استقامت داریم و یک لجاجت، حدیث داریم پیامبر فرمود: «الخَيْرُ عَادَةٌ و الشَّرُّ لَجَاجَةٌ» (میزان الحکمه، ج 9، ص 3666)؛ انسان باید به کار خیر عادت کند و در آن استقامت ورزد مثل نماز اول وقت که انسان اصرار داشته باشد نمازش اول وقت باشد، استقامت و عادت برای کار خیر خیلی خوب است، یا این که کسی اصرار داشته باشد دروغ نگوید، یا این که کسی مصر باشد بدقولی نکند، ولی این که انسان بر موضوعات غیر منطقی اصرار ورزد و دنبال بهانه‌های واهی بگردد و به بهانه‌های سست خانواده را ناراحت کند، لجاجت است.

در میان ضرب المثل‌های زبان فارسی شاید مثال گرگ و میش بیانگر این بحث باشد که گرگ و میشی با هم در برف می‌رفتند گرگ پشت سر و میش جلو بود یک مرتبه گرگ رو به میش کرد و گفت: گرد و خاک نکن. گفت: اگر می‌خواهی مرا بخوری بخور، اما بهانه جویی نکن، این بهانه است زیرا در برف گرد و خاک وجود ندارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «سِتَّةٌ لَا تَكُونُ‏ فِي‏ الْمُؤْمِنِ‏»، شش چیز در مؤمن نیست،مؤمن معتقد این شش مورد در زندگی‌اش نیست :

1. سخت‌ گیری بی مورد

«الْعُسْرُ»: سخت‌گیری. فرزندان بعضی از خانواده‌ها به دلیل سخت‌ گیری والدین از آن‌ها زده می‌شوند و انحراف پیدا می‌کنند و معتاد می‌شوند، کما این که سهل گیری و بی مبالاتی نیز خطرناک است.

1. خیر نرساندن

«وَالنَّکَدُ»: نکد؛ یعنی بی خیری و بُخل. «نَکِد» که در قرآن آمده است یعنی زمینی که در آن چیزی عمل نمی‌آيد، «نکد» مصدر است؛ یعنی بی خیری، خیر به کسی نرساندن. مؤمن این گونه نیست یعنی مانع خیر نمی‌شود.

1. بهانه جویی

«وَ اللَّجَاجَةُ»: که صحیح آن لَجاجت است، به فتح لام که ما در فارسی لِجاجت می‌گوییم؛ یعنی لجوج بودن و بهانه گیر بودن.

1. دروغ

«وَ الْکَذِبُ»: دروغ.

1. حسادت

«وَ الْحَسَدُ»: حسادت ورزیدن.

1. ظلم کردن

«وَ الْبَغْيُ»: (وسائل الشیعه، ج 15، ص 349؛ بحارالانوار، ج 75، ص 262؛ الخصال، ج 1، ص 325) ظلم، که بدترین این‌ها همان لجاجت است. در حدیث داریم که لجاجت خوی ابلیس است، چون بهانه گرفت و گفت: سجده نمی‌کنم چون من از آتشم و انسان از خاک است. بالاخره اگر تو خداپرستی و خدا را قبول داری او فرمان می‌دهد سجده کن، او چیزی در این انسان دیده است، چرا مخالفت می‌کنی؟ لذا معروف است که لجاجت خُلق ابلیس و ویژگی‌ شیطان است. علی علیه السلام فرمود: «اللَّجَاجُ‏ بَذْرُ الشَّرَّ» (میزان الحکمه، ج 9، ص 3666) لجاجت ریشه‌ی تمام شرها و بدبختی‌هاست.

بهانه جویی قوم حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی بن عمران گرفتار چنین قومی بود. شخصی را کشتند، گفتند چگونه بدانیم قاتلش کیست؟ خدا فرمود: گاوی را ذبح کنید و قسمتی از بدنش را به مرده بمالید، زنده می‌شود. اگر هر گاوی را می‌کشتند مشکل حل می‌شد، اما آن قدر در پی گیری این حرف بهانه‌جویی کردند تا آن گاو منحصر شد؛ یعنی فقط منحصر به یک گاو شد و مجبور شدند آن را به بالاترین قیمت بخرند. دائم می‌پرسیدند: رنگش چه باشد؟ غذایش چه باشد؟ سنش چه قدر باشد؟ تا این که شرایط را سخت کردند، این یعنی بهانه جویی. به موسی می‌گفتند: خودت و خدایت با دشمن‌ها بجنگید ما هم این جا می‌نشینیم و تشویق‌تان می‌کنیم. وقتی جنگ تمام شد ما داخل شهر می‌آییم، خلاصه آن قدر بهانه جویی کردند تا این که خدا چهل سال سرگردانی را نصیب بنی اسرائیل کرد.

بهانه جویی در زمان پیامبر

در سوره‌ی فرقان می‌فرماید مردم خدمت پیغمبر می‌آمدند می‌گفتند: یا رسول الله! چرا شما در بازار راه می‌روید؟ «يَمْشِي‏ فِي‏ الْأَسْواق‏» (فرقان: 7) ببینید آیا حرف آن‌ها حق است یا نه؟ چه کار دارید که کجا راه می‌رود، خانه‌اش کجاست؟ می‌گفتند: اگر شما پیغمبر هستی چرا غذا می‌خوری؟ پیغمبر باید همیشه سیر باشد، روی هوا راه برود. یا اگر شما پیغمبر هستی چرا انسان هستی، چرا خداوند از فرشته‌ها پیغمبری نفرستاد. خدا در قرآن می‌فرماید: اگر ما از فرشته‌ هم پیغمبر بفرستیم باید او را به چهره‌ی انسان در بیاوریم و اگر فرشته هم می‌فرستادیم شما می‌گفتید چرا انسان نفرستادید؟! چرا از جنس خودمان نیست؟ اگر از عجم می‌فرستادیم می‌گفتید چرا عرب نیست؟ از پیغمبر گرامی اسلام بهانه‌های کودکانه و واهی می‌گرفتند. متأسفانه این نوع بهانه جویی‌ها از هم می‌پاشد. این آیه‌ی قرآن را خوب دقت کنید: «وَ لا تَقْفُ‏ ما لَيْسَ‏ لَكَ‏ بِهِ‏ عِلْمٌ»، از آن چیزی که از آن خبر نداری نگو و پیروی نکن، «انَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ» (اسراء: 36)؛ از چشم، گوش، و قلب در قیامت سوال می‌شود.

داستان

محمد بن فضیل پیش امام کاظم علیه السلام آمد و گفت: یابن رسول الله! برادری دارم که مردم پشت سر او حرف می‌زنند، می‌گویند برادرت فلان و فلان کار را کرده است، «وَ قَوْمٌ ثِقَاثٌ»؛ و کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند مورد وثوق من هستند و به آن‌ها اطمینان دارم، اما از طرفی وقتی از برادرم می‌پرسم، می‌گوید: آن‌ها دروغ می‌گویند: شما چرا باور می‌کنی؟ آقا، من چه کنم؟ برادرم تکذیب می‌کند. امام فرمود: «كَذِّبْ‏ سَمْعَكَ‏ وَ بَصَرَكَ»؛ از برادرت قبول کن، حرف‌هایی را که از مردم شنیده‌ای و دیده‌ای نادیده بگیر، و برادرت را تأیید کن، تا این امر سبب شود برادرت دعوت به حق شود، (الکافی، ج 8، ص 147؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 295؛ بحارالانوار، ج 72، ص 214) موجب رانده شدن وی نشود، بهانه به دست او نده. این معنی همان آیه است که فرمود: «وَ لا تَقْفُ‏ ما لَيْسَ‏ لَكَ‏ بِهِ‏ عِلْمٌ‏» (اسراء: 36) اما متأسفانه بعضی‌ها در خانواده این گونه‌اند.

طلاق به خاطر بهانه جویی

مورد اول: در زمان طاغوت خانمی به دادگاه آمده بود تا از شوهرش طلاق بگیرد. گفته بود: شوهر من جلوی دوستان دوران دانشگاه و دبیرستانم چای را در نعلبکی خورده و آبروی مرا برده است. این فرد مناسب زندگی من نیست. به او گفته بودند: آیا این اشکال و ایراد است؟ نعلبکی را برای همین درست کرده‌اند، اما زن می‌گوید: نه، ایشان کلاس کار مرا پایین آورده و جلوی دوستان من چای را در نعلبکی ریخته؛ این همان بهانه جویی است.

مورد دوم: حارث بن کلبه، پزشک متخصص و آگاهی بود، شبی در اواسط شب بیدار شد دید همسرش خلال دندان به دست گرفته و دندان‌هایش را پاک می‌کند. با خود گفت عجب آدمی است، شاید مسواک نکرده خوابیده و حالا نصف شب بلنده شده مسواک می‌زند، یا نصف شب بیدار شده غذا خورده که دندان‌هایش به خلال احتیاج پیدا کرده، در هر دو صورت مستحق طلاق است چون هم بی‌ نظم است و هم بهداشت را رعایت نکرده، و صبح روز بعد خانمش را طلاق داد. وقتی همسرش علت طلاق را سئوال کرد او علتش را بیان کرد، زن گفت: اشتباه کردی، اتفاقاً شب مسواک زده بودم، اما تکه‌ای از چوب مسواک لای دندانم مانده بود، نیمه شب چوب نرم‌تری برداشتم تا چوبی را که از مسواک شب مانده بود را در بیاورم، مرد گفت: اشتباه کردم. زن گفت: تو دیگر به درد زندگی با من نمی‌خوری، شما به خاطر یک مسواک زدن بهانه پیدا می‌کنی، سر یک موضوع ساده زندگی را به هم می‌ریزی، من دیگر با تو زندگی نمی‌کنم. حواس ما باید در زندگی جمع باشد، در برخورد با فرزندان و همسر اهل بهانه جویی نباشیم. متأسفانه بعضی افراد اعم از مرد و زن این گونه‌اند، بهانه‌های بی مبنا و کودکانه می‌گیرند مثلاً: چرا این گرم است؟ چرا فلان سرد است؟ چرا این لباس چنان است؟ چرا دیر آمد؟ چرا زود آمد؟ این‌ها باعث می‌شود زندگی‌ها به هم بریزد. متأسفانه گاهی اتفاق افتاده به خاطر مطالبی که اصلاً مربوط به زندگی این دو نفر نیست یک زندگی به هم می‌ریزد مثل به رخ کشیدن خانواده‌ها، بیان معایب خانواده‌ها و گذشته‌ی خانواده‌هاست.

بهانه جویی عامل ذلیل شدن

مورد اول: وقتی عقیل به دیدن معاویه آمد، -عقیل، برادر وجود مقدس مولی الموحّدین، علی علیه السلام است- همین که وارد شد معاویه می‌خواست تحقیرش کند، می‌خواست بهانه‌ای پیدا کند تا او را بکوبد، گفت: مردم، ابولهب را می‌شناسید؟ همه گفتند: بله، ابولهب همان کسی است که قرآن درباره‌اش می‌فرماید: «تَبَّتْ‏ يَدا أَبِي‏ لَهَبٍ‏» (مسد: 1). گفت: أبولهب عموی این آقا بوده است. در حالی که این آقا افتخارات زیادی دارد؛ برادرش امیرالمؤمنین است، پسرعمش رسول خداست، عموی دیگرش حمزه است. تو گشتی و ابولهب را پیدا کردی؟! عقیل هم که در بیان بسیار قوی بود فریاد زد و گفت: مردم، شما همسر ابولهب را می‌شناسید که قرآن می‌فرماید: «وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ‏ فِي جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَد»؟ (مسد: آیات 4 و 5). گفتند: بله، گفت: ایشان عمه‌ی معاویه است، این عمه و عمو به هم می‌آیند. اگر قرار باشد تو از دایی او بگویی او از عموی شما می‌گوید. اگر تو از دختر عموی او بگویی او از دختر خاله‌ی شما می‌گوید.

مورد دوم: شریک بن اَعَور، بر معاویه وارد شد، معاویه با بی ادبی به او که بزرگ قوم خود بود، گفت: نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست. پسر اعوری! (چشم معیوب) سالم از اعور بهتر است. صورت بد گِلی داری و خوشگل بهتر از بد گِل است، پس چرا قبلیه‌ات تو را به آقایی خود برگزیده‌اند؟ شریک در مقابل سخن معاویه گفت: به خدا قسم! تو معاویه هستی و معاویه در لغت به معنای کَلب و نوعی سگ است. تو فرزند حربی (نام جدّ معاویه) هستی و سلم و صلح بهتر از حرب (جنگ) است. تو فرزند صخری (نام جدّ دیگر معاویه) و زمین هموار بهتر از سنگلاخ است؛ با این وضع چگونه به خلافت رسیده‌ای؟ معاویه شرمنده شد و گفت: ما تا به حال از این زبانمان چند جا ضربه خورده‌ایم (هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 108). این همان است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَجُوزَ مَنْطِقُكَ‏ عِلْمَكَ» (وسائل الشیعه، ج 27، ص 29؛ بحارالانوار، ج 2، ص 114؛ المحاسن، ج 1؛ ص 205)؛ هیچ وقت نگذار زبانت از علم و آگاهی‌ات جلو بیفتد. انسان نباید خیلی از حرف‌ها را تا آخر عمر هم به همسرش بگوید چون باعث به هم ریختن روابط آن‌ها می‌شود.

اقسام بهانه جویی

چند مثال و مصداق از بهانه جویی‌های موجود

1. غیرت‌های ناپسند

یکی از موارد بهانه‌ جویی، غیرت‌های ناپسند است. غیرت خوب است، مرد باید غیور باشد، اما امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ی 31 نهج البلاغه به امام حسن علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ‏ أَنْ‏ تَضَعَ‏ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِه‏»؛ پسرم، از غیرت بی مورد بپرهیز.

مورد اول: خانم متدین و محجّبه‌ای پیش من آمد و گفت: دبیر هستم و مدرک لیسانس دارم، اما همسرم اجازه نمی‌دهد تدریس کنم، با این که استخدام رسمی آموزش و پرورش هستم، و با این شرط هم ازدواج کرده‌ام ، اما او می‌گوید یا طلاق، یا تعطیل کردن آموزش و پرورش. به نظر شما چه اشکال دارد؟ محیط مدرسه که کنترل شده است، محصلش دختر است، مدیر و معاون همه کنترل شده‌اند و هیچ فضایی برای مرد در مدرسه نیست، این چه غیرتی است؟ متأسفانه بعضی از افراد این گونه‌اند، سوءظن دارند و بدبین هستند.

مورد دوم: در جایی کار می‌کردیم، به بعضی از اساتید فرم داده بودیم که مشخصاتشان را بنویسند. نام، نام خانوادگی، نام همسر. یکی از اساتید گفت: آقا، من اگر شده همه‌ی این مزایا را از دست بدهم اسم خانمم را نمی‌نویسم. نمی‌خواهم در این جا کسی اسم خانم مرا بداند. گفتم: همه‌ی عالم می‌دانستند زن پیغمبر، خدیجه‌ی کبری است، آیا اتفاقی افتاد؟ همه‌ی عالم می‌دانستند اسم همسر حضرت امیر علیه السلام، فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها است. اگر قرار بود این غیرت باشد، خدا نام مریم را در قرآن نمی‌آورد. من که نمی‌گویم در خیابان اسم همسرت را صدا بزن. می‌گفت: من نه عکس خانمم را برای دفترچه بیمه می‌دهم و نه اسم او را روی دفترچه می‌نویسم. این غیرت‌های بی محل که گاهی متأسفانه منجر به سوء ظن و بدگمانی و اختلاف می‌شود. نسبت به اولاد نیز همین گونه است، باید اعتماد باشد. من چند روایت دیدم که کلمه‌ی لجاجت را با «مِراء» کنار هم آورده بودند. «جِمَاعُ‏ الشَّرِّ اللَّجَاجُ‏ وَ كَثْرَةُ الْمُمَارَاة» (غررالحکم، ح 10638). «مراء»؛ یعنی بحث و جدل‌های غیرمنطقی؛ این که یکی تو بگویی، یکی او بگوید که این هم باعث اختلاف می‌شود.

مورد سوم: رسول گرام اسلام از جایی عبور می‌کرد دید چند نفر دارند با هم مراء می‌کنند، این یکی می‌گوید فلانی از ما بود، آن یکی می‌گوید نه فامیل ما بود، این می‌گوید ما بهتریم چون مرده‌ها و زنده‌هایمان بیشتر از شماست، عالم‌هایمان بیشتر از شماست. او می‌گوید نه، ما بهتریم، یعنی در حال فخر فروشی هم بودند. پیغمبر فرمود: هر کسی خودش باید پاسخگو باشد، -هر چند پدر تو فاضل باشد، یا عموی تو فاضل باشد، یا پزشک در فامیل تو زیاد باشد، این چه ربطی به شما دارد؟ «لَيْسَ‏ لِلْإِنْسانِ‏ إِلَّا ما سَعى‏» (نجم: 39) –پیامبر اکرم غضبناک شد و فرمود: «فَإِنَ‏ أَوَّلَ‏ مَا نَهَانِي‏ عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاء» (بحارالانوار، ج 2، ص 139؛ منیة المرید، ص 316)؛ اولین چیزی که خدا بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد «مراء» بود. مراء؛ یعنی بحث‌های غیرمنطقی؛ می‌گفتند: ما بیشتریم یا شما؟ «أَلْهاكُمُ‏ التَّكاثُرُ»، برویم مرده‌هایمان را بشماریم ببینیم «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ» (تکاثر: آیات 1 و 2)، زنده و مرده‌ی ما بیشتر از شما هست یا نیست. (تفسیر نمونه، ج 27، ص 275) متأسفانه گاهی خانواده‌ها به خاطر فامیل، پدر زن، مادر زن، دایی و دیگران به بحث می‌نشینند و کارشان به دعوا می‌کشد.

مورد چهارم: خانمی می گفتند: به خاطر دخالت‌های مادر شوهر و دخالت‌های بستگان زندگی ما دارد به طلاق می‌کشد، باید دقت کرد، هر مردی خودش مدیر خانه است. یکی از نویسندگان غربی کتابی نوشته به نام «راه‌های ساده‌ی سعادتمند شدن»، این کتاب بیشتر در مباحث خانوادگی است، و ترجمه نیز شده، او می‌گوید: مرد سلطان خانه است و زن ملکه‌ی خانه، نقش‌های ملکه و سلطان باید خوب اجرا شود و خوب پیاده شود. گاهی در بعضی از خانواده‌ها وقتی به عمق اختلافشان دقت می‌کنیم می‌بینیم آن قدر بچه گانه است که انسان شرمش می‌شود آن را بیان کند. او فرد با سوادی است، لیسانس یا فوق لیسانس دارد، تحصیل کرده است، اما منشأ اختلافاتشان به حدی کودکانه و بهانه جویانه است که انسان شرمنده می‌شود. لذا فرمودند: «أللَّجُوجُ لا رَأیَ لَه» (غررالحکم، ح 852)؛ رأی و نظر انسان لجباز و بهانه‌گیر پذیرفته نیست. پیامبر فرمود: «إِيَّاكَ‏ وَ اللَّجَاجَةَ فَإِنَ‏ أَوَّلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرَهَا نَدَامَةٌ» (بحارالانوار، ج 74، ص 68؛ تحف العقول، ص 13)؛ لجاجت اولش نادانی است و آدم نادان بهانه گیر و لجوج است و پایانش پشیمانی است.

مورد پنجم: در حالات هارون الرشید است که روزی به شکار می‌رفت در مسیرش به باغی رسید، دید باغ سرسبز، خرم، و زیبایی است، پرسید: این باغ مال کیست؟ گفتند: مال کسی که مجوس است، مسلمان نیست، هر کار کردیم آن را نفروخت، می‌گوید این باغ را من نمی‌فروشم. گفت: بهانه‌ای پیدا کنید این باغ را از وی بگیرید، این باغ باید به من واگذار شود. گفتند: قربان، یک راه دارد. از شکار که برگشتید به منزلش برویم، به هر حال شما شاه مملکت و خلیفه هستید، حتماً شما را تحویل می‌گیرد، غذا می‌آورد، آب می‌آورد، میوه می‌آورد، وقتی نشستیم و پذیرایی کرد شما سؤال کنید این باغ مال چه کسی است؟ او قطعا به شما می‌گوید قابل شما را ندارد، پیشکش شما. همین که این حرف را گفت ما روی همین حرف باغ را صاحب می‌شویم، می‌گوییم خودت گفتی قابل ندارد، همان جا قیمتی روی آن می‌گذاریم و پولش را می‌دهیم و باغ را به اسم شما می‌کنیم. گفت: خوب است. بعد از شکار به باغ این فرد رفتند، طبق همان پیش بینی که کردند، شاه را تحویل گرفت، از او پذیرایی کرد. بعد هارون الرشید سؤال کرد: این باغ مال کیست؟ این مرد موضوع را فهمید، گفت: قربان، دنیا وفا ندارد، این باغ در میان دست‌ها می‌گردد، یک روز از پدر من بود خدا رحمتش کند از دنیا رفت، امروز هم مال من است، فردا هم دست کس دیگری است. این دنیا که ارزش اتکاء ندارد. خلاصه با این حرف بهانه به دست هارون الرشید نداد. بلند شدند بیرون آمدند، هارون گفت: شما مرا پشیمان کردید، خواستید بهانه بگیرید، اما من را پیش این شخص خرد کردید. این است که عرض می‌کنم حواس انسان باید جمع باشد، لجاجت آغازش نادانی است و پایانش ندامت است. کانون و گرمای زندگی‌هایمان را با این بهانه‌های واهی، با مراء و بحث و جدل‌های ناپسند، با به رخ کشیدن خانواده‌ها، با به رخ کشیدن گذشته‌ها، با به رخ کشیدن خانواده‌های مردم، با مقایسه‌های ناپسند نابود نسازیم. و باعث نشویم که کانون خانواده‌هایمان سست شود. خدایا تألیف قلوب دست توست «أَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ» (انفال: 63) خودت میان قلب‌های ما الفت و دوستی ایجاد کن.

گریز و روضه

شمر درعصر روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام(ع) آمد و فریاد زد « خواهرزادگان من کجا هستند؟» عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند: « چه می خواهی؟» شمر گفت:« برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند: « لعنت بر تو و بر امان تو. آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!...» و عباس بانگ برآورد: « دستت بریده باد که چه بدامانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی  برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟». شمر خشمناک به لشگر دشمن بازگشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام (ع) به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس –علیهماالسلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت: « ای برادر! آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟» امام سخت بگریست و گفت: « برادرم! تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد: « سینه ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ؛ در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند: « العطش، العطش».مشک رابرداشت وبه سمت علقمه رفت ومشک راپرآب کرد تمام تلاش عباس اینه که آب رابه خیمه گاه حسین برساند. دست راست راقطع کردند، دست چپ راقطع کردند ، عمود آهن به فرق مبارکش زدند ، اما مشک هنوزپرآب است ناگهان تیر به مشک خورد وامیدعباس ناامیدشدوازاسب به زمین افتاد وصدازد یا اخاه ادرک اخاه ........

الا لعنة الله علی القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.